

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: خالق داد پغماني - مونشن
۱۶ اکتوبر ۲۰۱۵

گوته، مردی از تبار بزرگان، که با حافظ زیست و با حافظ جان باخت.



Hafis, dir sich gleichzustellen, Welch ein Wahn....

حافظ، خود را با تو برابر نهادن جز نشان دیوانگی نیست
تو آن کشتنی هستی که مغرورانه باد در بادبان افکنده
و سینه دریا را می شکافد و پا بر سر امواج می نهد
و من آن تخته پاره ام که بیخودانه سیلی خور اقیانوسم
در دل سخن شورانگیز تو گاه موجی از پس موج دیگر می زاید
و گاه دریائی از آتش تلاطم می کند
اما من را این موج آتشین در کام خویش می کشد و فرو می برد
با این همه هنوز در خود جرأتی اندک می یابم
که خویش را مریدی از مریدان تو شمارم
زیرا من نیز چون تو در سرزمینی غرق نور زندگی کردم و عشق ورزیدم.

این اشعار زیبا متعلق به گوته است. بزرگ مردی که ادبیات جهان، تا به امروز خود را مدیون او می داند. بزرگترین شاعر آلمان و یکی از بهترین شاعران جهان که چنین فروتنانه در برابر حافظ شیراز کرنش می کند و با آن همه بزرگی و اشعار سحرانگیز خود را در برابر او به هیچ می انگارد. گوته به مانند مرادش حافظ، از عنفوان جوانی عاشق زیست

و تا واپسین لحظات عمرش عاشق زندگی کرد و عاشق مرد. عشق به دو چیز، کلام مسخ کننده حافظ و معشوقه زیباروی دوران سالخوردگی، زلیخا.

خود او در جایی خطاب به زلیخا می گوید: "دلم می خواست باز برایت شعر بگویم، اما چگونه می توان سخنی را که مال حافظ نیست، شعر دانست؟ چطور می شود شعری را که از حافظ شیراز نباشد برای معشوق خواند؟"

میزان علاقه او به حافظ شیرازی به قدری بود که تمامی نامه های عاشقانه اش به ماریا "زلیخا" را با کلام حافظ شروع می نمود. ادغام این دو دلبستگی در کنار هم شاهکاری را پدید آورد به نام "دیوان شرقی" که تا به امروز عالی ترین اثر ادبی جهانی به شمار می رود که درباره ایران و تجلیل آن نوشته شده است. گونه به معنای واقعی حافظ شناس بود. با تمامی تعبیر موجود در کلام حافظ آشنائی داشت و از شرایط استبدادی و مذهبی دوران حافظ آگاه بود.

چنان که در یکی از اشعارش در این باره اینچنین می گوید: "ای حافظ مقدس، تو را لسان الغیب نامیدند ولی سختت را آن چنان که باید وصف نکردند. عالمان خشک علم لغت نیز کلام تو را به میل خود تأویل می کنند، زیرا از سخن نغز تو جز آن مهملات که خود می پندارند در نیافته اند. لاجرم دست به تفسیر سختت می گشایند تا شراب آلوده را به نام تو بر سرکشند. ولی تو، بی آن که راه و رسم زاهدان ربائی پیشه کنی، راز نیکبختی آموخته و صوفیانه ره به سرچشمه سعادت برده ای. این است آنچه فقیه و محتسب در حق تو اقرار نمی خواهند کرد."

شاید به جرأت بتوان گفت کسی تا به این اندازه با حافظ زندگی نکرد و با او حتی بر بال خیال سفر نکرد و در نهایت کسی به مانند او نام حافظ شیراز را در تمام دنیا به جهانیان شناساند.

"حافظا، آرزو دارم از سبک غزل سرائی تو تقلید کنم.

همچون تو، قافیه بپردازم و غزل خویش را به ریزه کاری گفته تو بیارایم.

نخست به معنی اندیشم و آنگاه لباس الفاظ زیبا بر آن بپوشانم.

هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیاورم

مگر آن که با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد.

آرزو دارم همه این دستورها را به کار بندم

تا شعری چون تو، ای شاعر شاعران جهان، سروده باشم!

ای حافظ، همچنان که جرعه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراتوران کافی است

از گفته شورانگیز تو چنان آتشی بر دلم نشسته

که سراپای این شاعر المانی را در تب و تاب افکنده است."

"گونه"